## بسم الله الرحمن الرحیم

## مقدمه هجدهم: روش تفسیر قرآن به قرآن علامه طباطبائی در المیزان

مطالعاتی که چند هفته اخیر در باب روشی که مرحوم علامه طباطبایی در تفسیر دارند، داشتم، بعد دیدم بی ارتباط با بحث‌های اجتهاد و مباحث ما نیست. لذا در مقدمه هجدهم قرار است، چند مطلبی پیرامون این روش تفسیر قرآن به قرآن و نکات کلیدی که در فرمایشات مرحوم علامه طباطبایی است عرض کنم.

## علت طرح بحث

طرح مسئله در اینجا به دلیل این است که یکی دو نکته‌ای در این بحث وجود دارد که با مباحث اصول و مباحث اجتهاد ربط دارد. گرچه این تفسیر آیه به آیه یا تفسیر قرآن به قرآن که در کلمات مرحوم علامه طباطبایی آمده و ایشان و تفسیر المیزان به این عنوان شناخته شده است، بیشتر ناظر به تفسیر و حوزه معارفی است و به طور مستقیم ربطی به حوزه فقه و مباحث فقهی ندارد، اما در عین حال در عمق آن نکاتی وجود دارد که بی ارتباط نیست و از این جهت است که فکر کردم یک عطف و توجهی به این روش و رابطه و مناسبت این روش با آن روش اجتهادی و آنچه در اصول ما مطرح است، شاید مناسب باشد.

مرحوم علامه طباطبایی در المیزان به دلایلی که در جای خودش بایستی گفت و نمی‌خواهیم الان وارد آن بحث‌ها بشویم، به سمت یک روشی حرکت کردند که در مقدمه المیزان آن را خودشان تفسیر آیه به آیه یا قرآن به قرآن و امثال این نامیدند و در جاهای مختلف المیزان هم این روش را تبیین کردند و نکات مربوط به آن را تکمیل کردند.

## تبیین روش تفسیری علامه

آنچه می‌شود در تبیین فرمایش ایشان مطرح کرد، مجموعه‌ای از این نکاتی است که عرض می‌کنم.

## نکته اول: تفسیر آیه به آیه

نکته اولی که در روش تفسیری ایشان عرض می‌کنم و اگر ملاحظه‌ای است پیرامون آن تقدیم می‌کنم نکته‌ای است که ایشان در این روش مطرح فرمودند. تفسیر آیه به آیه و رفع مبهمات و ابهامات موجود در یک آیه به آیات دیگر، این‌یک نکته کلیدی ایشان است که شما وقتی می‌خواهید یک آیه را معنا بکنید و تفسیر بکنید، و کشف ابهامات از چهره آیه بشود، مراجعه می‌کنید به خود قرآن در مواضع و مواطن دیگر، و با مراجعه به آیات دیگر بسیاری از ابهاماتی که در آیه است رفع می‌شود.

این نکته‌ای که ایشان فرمودند که ما آن را محور اول قرار می‌دهیم و تقریباً روح و اساس روش ایشان است، محل مناقشاتی قرارگرفته که ما همه آن‌ها را نمی‌خواهیم بحث کنیم.

## مناقشه مطرح در روش علامه

یک مناقشه خیلی پرطرفدار که کم نیستند کسانی که آن را طرح کردند، با این تلقی است که که گویا تفسیر قرآن به قرآن و آیه به آیه ، قسیم تفسیر قرآن به حدیث و روایت و مراجعه به سنت است.

## جواب مناقشه

این‌یک شبهه‌ای است که جواب هم داده‌شده است. انصافاً مرحوم علامه طباطبایی تفسیر قرآن به قرآن و آیه به آیه را قسیم تفسیر قرآن به روایات و اخبار و سنت و مراجعه به اخبار و سنت قرار نداده است. این را قسیم آن قرار نداده است، بلکه با یک زیرکی تمام بسیاری از آن چیزهایی که در روایات هم هست به شکلی در همین ارجاع آیات به همدیگر و تجمیع آیات آمده است.

علامه می‌گوید همان مطلبی که در خیلی از موارد معارفی در روایات آمده از خود قرآن استفاده می‌شود. این ازیک‌طرف، از طرف دیگر ایشان بارها خودشان گفتند، ما در اینکه جزئیات و تفاصیل در احکام یا حتی در غیر احکام به روایات و امثال این‌ها مراجعه کنیم، ابایی نداریم بلکه لازم است، این را نفی نمی‌کنیم. و اینکه مراجعه به اخبار و روایات یا اهل‌بیت هم درواقع سرنخ اصلی آن در خود قرآن است.

بنابراین فرمایش ایشان این نیست که تفسیر قرآن به قرآن و آیه به آیه می‌آید جای مراجعه به اخبار و روایات را می‌گیرد. اصلاً در ذهن شریف ایشان این نیست که این تفسیر جایگزین مراجعه به اخبار و روایات است. این جایگزینی و بدیل بودن مقصود ایشان نیست. بلکه مقصود ایشان این مطلب است که بسیاری از این ابهاماتی که در آیات قرآن به ذهن می‌آید، قبل از اینکه ما سراغ روایات برویم، از خود آیات می‌شود ابهامات آن را رفع کرد. برای اینکه قرآن تبیان است، بیان للناس است و آن خطوط اصلی عمدتاً ابهام و اجمال ندارد. در خود قرآن دقت کنیم، آن خطوط اصلی تا آنجایی که قرآن قرار است ورود کند، در خود قرآن رفع ابهام می‌شود.؟؟؟

## همراهی علامه با اصولیان

اخباری‌ها می‌گفتند که قرآن مجمل است، نمی‌شود ما به قرآن استناد کنیم. اما اصولیان قرآن را قابل استناد می‌دانند که در این باره علامه همراه اصولیان است. آنچه ایشان می‌گوید نفی قول اخباری‌ها است. من عرضم همین است، تأکید من این است، آنی که مرحوم علامه طباطبایی اینجا می‌گوید، در حقیقت جایگزینی مطلق نیست. بلکه این مطلب است که قرآن قابل‌فهم است، برخلاف آنچه اخباری‌ها و جریاناتی می‌گفتند که قرآن یک متن مجمل است و فقط با مراجعه با روایات می‌شود فهمید.

مطلب ایشان همانی است که اصولیان می‌گفتند. در اصول هم ما بحث کردیم، یعنی بحث شده است که قرآن اجمال مطلق نیست که کل قرآن یک کتاب مجمل باشد و فقط با تکیه‌بر روایت بشود آیات را فهمید. بلکه آیات قابل‌فهم است و مفاهیم و مضامین آیات قابل‌دسترسی است.

## عدم دسترسی فهم ظاهری به تفاصیل معارف در قرآن

بنابراین ایشان جایگزینی را نمی‌گوید، بلکه می‌فرماید می‌شود با قرآن بسیاری از ابهامات را رفع کرد و مدلول و مفهوم آیه را هم فهمید. مطلب ایشان تا این اندازه حرف درستی است. پس اگر کسی بخواهد در روش اجتهادی و فهم متن قرآنی بگوید که نمی‌شود این متن را علی‌الاصول فهمید و مدلولی در اینجا نیست، مگر اینکه ما مراجعه به روایت کنیم، این حرف حرفی است که بعضی اخباری‌ها می‌گفتند و حرف باطلی است. ایشان طبعاً این را دارد نفی می‌کند.

اما اینکه تفاصیل معارفی یا احکام همه آن‌ها در قرآن با همین فهم ظاهری ما وجود دارد (نه فهم باطنی که ائمه داشتند)، ایشان این را ادعا نکرده است و هیچ‌کس هم نمی‌تواند این ادعا را بکند. و اگر کسی این را ادعا بکند، البته ادعای غلطی است. برای اینکه کلیات در قرآن آمده است، تفاصیل چه احکام، چه معارف برزخ، در آیات آمده است، هفت هشت آیه اشاره به حیات برزخی دارد. اما اینکه تفاصیل برزخ چه چیزی است؟ این را از قرآن نمی‌شود فهمید، بایست رفت سراغ روایات. در احکام صلاة و صوم «کتب علیکم الصیام» کلیتش آمده، ولی در مورد تفاسیرش باید رفت سراغ روایات. اینکه البته این اطلاقات احلل الله البیع، حرم الله الربا، کتب علیکم الصیام، اطلاق دارد یا ندارد، نظر خیلی غالب محققین این است که اطلاق دارد، برخلاف اینکه بعضی مانند آقای مصباح که صحبت می‌فرمودند در آن اطلاق، طوری می‌گفتند که این اطلاق ندارد.

## دلالت استعمالیه داشتن قرآن

در محور اولیه بحث این است که متن قرآنی قابل‌فهم است و می‌شود چیزی از آن به دست آورد یا اینکه علی‌الاصول مجمل است، باید با روایت فهمید. این همان اختلاف اصولی و اخباری است، و اصولیان می‌گویند متن قرآنی را می‌شود فهمید، و به عبارت دقیق اصولی اگر بخواهیم بگوییم، در مرتبه دلالت استعمالیه، قرآن دلالت دارد، دلالت استعمالیه دارد. و مفاهیم و مضامین قرآن را با تکیه به آیات، می‌شود فهمید. این‌یک نکته ایشان است. پس در آن بحث اصولی اخباری، ایشان ‌طرف اصولیان را گرفته است. ما هم این را قبول داریم.

## نکته دوم: مراجعه به تمام آیات مرتبط برای فهم مراد استعمالی

نکته دوم این است که در فهم مراد استعمالی ما به همه آیاتی که با یک موضوع ارتباط دارد، باید توجه کنیم. این همان تفسیر آیه به آیه است. برای اینکه مطلب را بفهمیم شما به یک آیه اکتفا نکن، بلکه شما به آیات دیگر که در محور این مفهوم قرارگرفته، مراجعه بکنید. این هم یک مطلب است که ایشان می‌فرمایند و این هم مطلب درستی است که ما به مراد استعمالی که بخواهیم توجه کنیم، باید به آن بخش هم توجه کنیم.

## نکته سوم: اساس مراجعه به اخبار در قرآن

نکته سوم این است که اساس مراجعه به اخبار و روایات و سنت در خود قرآن است. یعنی قرآن است که ارجاع داده به سنت، به اهل‌بیت، به روایات، به اخبار، این هم مطلب درستی است گفته‌شده است. بنابراین این دو سه مطلبی که در روش تفسیر آیه به آیه که به نام ایشان مشهور شده، سابقه هم دارد البته، ایشان خیلی برجسته کرده است و در تفاصیل این ارجاع آیات به آیات یک مهارت فوق‌العاده‌ای ایشان از خودش نشان داده است، عمده تطبیقش است که ایشان مهارت فوق‌العاده‌ای از خودش نشان داده است والا این تئوری کلی‌اش خیلی بی‌سابقه نیست. گرچه کلام ایشان تا حدی منقح‌تر شده است.

## قاعده‌مند بودن تفسیر قرآن به قرآن

تئوری علامه و نظریه اجتهادی تفسیر قرآن به قرآن مطالب روی قواعد است و تا این اندازه هم خیلی نمی‌شود بگوییم حرف جدیدی است.

## ماحصل مطالب

1. در دعوای اصولی و اخباری که اخباری‌ها در یک‌طرف قرار گرفتند و می‌گویند متن قرآن را علی‌الاصول نمی‌شود فهمید، از پایه باید به روایت مراجعه کرد، علامه می‌گوید نه متن قرآن خودش مفهوم و مدلول دارد، قابل‌فهم است.
2. اصل مراجعه به اخبار در کلیت، مستند به خود قرآن است که به پیامبر و اهل‌بیت حجیت داده است.
3. برای اینکه مدلول و مراد استعمالی این متن را، این فراز را، این آیه شریفه را بفهمید، شما دیدتان را از خود آیه و لغت و این‌ها ببرید بالاتر، دیدتان را بیاورید به اینکه آنچه مربوط به این آیه است آن را ببینید.

این نکته سوم هم درواقع یک نکته اصولی است. اصولی هم می‌گوید برای اینکه یک متن را بفهمید، یک جمله را در کلام متکلم بفهمید به سایر جمله‌هایی که با این موضوع در ارتباط است با مراجعه بکنید. تمام این بحث‌های مفهوم و منطوق و مجمل و مبین و چنین و چنان همه همین است. باید استفراغ وسع کرد، باید به معارض، مبین، مقید، مخصص و ... مراجعه کرد. برای اینکه این مدلول کلام روشن بشود باید به قرائن متصل و منفصل مراجعه کرد.

## لزوم مراجعه به روایات در کشف مراد جدی

این هم باز مطلب درستی است که در کلام ایشان است. این در سطح مراد استعمالی است. در سطح مراد جدی هم البته این را باید توجه داشت که قرآن در خیلی جاها مفهوم واضحی دارد، اما اینکه ما نهایتاً می‌خواهیم مراد جدی را به مولی نسبت بدهیم، حتماً باید روایات مربوط به آن آیه را ببینیم. این مطلب، نکته‌ای است که فکر کنم در کلام ایشان خلاف این را حتماً نمی‌گوید. ولی یک مقدار باید شفاف‌تر این مطرح بشود.

دستیابی به مراد نهایی مولی در یک آیه، متوقف بر مراجعه به روایات است. لذاست اگر کسی بخواهد بگوید ما به قرآن بسنده می‌کنیم به معنای اینکه در مراد استعمالی یا در مراد جدی، ما نیاز به اخبار نداریم. این البته حتماً غلط است. اگر در مراد استعمالی بگوید که ما در سطح مراد استعمالی بحث می‌کنیم، حرف درستی بوده و حرف اخباری‌ها حرف باطلی است. اگر هم کسی بگوید حتی در مراد استعمالی هم ما نیاز به روایات نداریم، آن‌هم حرف تام نباشد، برای اینکه ممکن است نکته‌ای از روایات بیاید که ما از خود آیات نتوانیم به دست بیاوریم. در سطح مراد جدی این قضیه خیلی جدی‌تر است و اساسی‌تر است. آنجایی که می‌خواهیم بگوییم حرف آخر مولی این است، حرف آخر شارع و خداوند را که می‌خواهیم نسبت بدهیم به آیه، این علی‌القاعده غیر از آیات و ضم آیات به یکدیگر و تفسیر آیه به آیه نیاز به این دارد که ببینیم روایت چه می‌گوید. روایت حرفی دارد یا ندارد؟ چون ممکن است علی‌رغم اینکه ظاهر به دست آمد و مراد استعمالی شکل گرفت و قرائن هم آمد و ضم آیات هم کردیم، ولی باز ممکن است چیزی باشد که در این مدار فهم عرفی و منظومه ضوابط عرفی خود این متن، نبوده و ما راه اشتباهی برویم. چرا که ممکن است یک‌چیزی بیاید تغییرش بدهد و لذا باید روایات را دید.

## منقح بودن بحث فهم مراد جدی در اصول

بنابراین مطلب، به نظرم دستگاه بحث در اصول ما خیلی منقح است. از مرحوم علامه هم که در نجف بوده است و آن دستگاه اصولی بسیار متقن و عظیم و قوی را دیده است، انتظار می‌رفت این بحث را با آن بحث‌های اصولی ربط می‌داد.

خود ایشان که می‌گوید با آیات دیگر، کشف مبهمات می‌کنیم، خوب این همان مجمل و مبین ماست. بحث مجمل و مبین اصولی همین است. عام و خاص مطلق و مقید، به‌خصوص مجمل و مبین و امثال این‌ها همین چیزی است که ایشان می‎گوید و لذا ما قبول داریم و در یک نقطه میانه‌ای حرکت می‌کنیم که این حق است.

## اقوال باطل در بحث

اطرافی که می‌شود حق ندانست و بگوییم حق نیست این‌ها است:

1. کسی اخباری باشد و بگوید متن قرآنی آیات همین‌جوری یک‌چیزی به ذهنت تداعی می‌کند، ولی این ‌یک تداعی اولیه است، دلالتی ندارد. دلالت در مرتبه اراده حتی اراده استعمالیه ندارد و اصلاً از قرآن به‌طور مستقل هیچ‌چیز نمی‌شود فهمید.

این‌یک حرف است و این حرف حتماً حرف باطلی است و اصول ما یعنی علمای اصول ما به احسن وجه مقابل این ایستادند و استدلالات قاطعی بر این دارند که بگویند قرآن در مرتبه اراده استعمالی حرف دارد. هر آیه‌ای می‌تواند خودش مستقل مفهوم مراد استعمالی‌اش را شکل بدهد.

1. حرف باطل دیگر این است که کسی بگوید اراده جدیه قرآن را ما بدون روایات و اخبار می‌توانیم تمامش بکنیم.

این هم حرف باطلی است به خاطر خود آیات قرآن که ما را ارجاع به پیغمبر و ائمه دادند. علی‌القاعده کسی مثل مرحوم علامه طباطبایی حتماً نمی‌خواسته این را بگوید.

## نظر استاد

منتها ما عرضمان در اینجا این است: آنچه به‌عنوان تفسیر آیه به آیه شناخته‌شده است(که بیشتر ایشان در حوزه معارفی دنبال می‌کند تا حوزه فقهی و حکمی)، اگر درست بخواهد تبیین بشود، همان دستگاه اصولی است که ما داریم و ای‌کاش ایشان همین را منطبق می‌کرد و ارجاع می‌داد به این عناصری که در اصول آمده است. البته ایشان نوآوری‌اش این است که می‌گوید در تطبیق این دستگاه خیلی پیشرفت داشته است. یعنی در بعضی از بخش‌های المیزان گاهی خارق‌العاده است از این‌همه ضم آیات به یکدیگر و دستیابی به معانی دقیق و ظریف این شگفت‌انگیز است.

ولی عرض ما در اینجا این است که این تفسیر آیه به آیه اگر یک معنای غیر صحیح و افراطی از این ادعا بشود که بخواهد بگوید اراده استعمالی که هیچ، اراده جدیه هم اینجا بدون اینکه به روایات مراجعه کنیم، شکل می‌گیرد این حتماً حرف باطلی است. اما اگر این حرف باطل را کسی نزند بقیه مطلب درست است منتها عرض ما این است که این درست چیزی است که در همین دستگاه‌های اصولی ما وجود دارد. و ای‌کاش ایشان بر همان دستگاه این را تطبیق می‌داد و خیلی منقح‌تر و قابل‌قبول‌تر هم بود.؟؟؟

اگر علامه بخواهد بگوید ما بدون مراجعه به روایات به مراد جدی می‌رسیم اگر این را بخواهد بگوید ما قبول نداریم. اما در بحث روایی، ایشان کاملاً توجه دارند که در حوزه روایات چه اتفاق می‌افتد و لذا یک مواردی داریم که در حوزه روایات می‌بیند اینجور نیست، یا تفصیلی در آن آمده است، آنجا با آن نگاه تفصیلی یک اصلاحی می‌کند. غالباً البته در تفسیرش از اول نگاه به آن دارد. یک جوری تنظیم می‌کند که به نتیجه‌ای که در روایت آمده است، برسد. غالباً اینطور است.؟؟؟ آن قرینه را دیده برایش تمام شده است، ولی تلاش می‌کند آیه را مطابق آن در بیاورد. مضمون روایات پشت صحنه ذهنشان بوده است. شاگردان ایشان مثل آقای جوادی و مصباح که با ایشان مأنوس بودند معمولاً می‎گویند این گونه بوده است. من از خود آقای جوادی این را شنیدم که می‌گوید کاملاً در ذهنش بوده است.

## روش علامه، روشی برای تفاهم با اهل سنت

توجه به این نکته هم باید باشد که المیزان یک جوری بحث بسیار ظریفی را با اهل سنت دنبال می‌کند و تلاش می‌کند خیلی از این چیزهای اختلافی را از خود آیه در بیاورد. آیه اکمال را که ملاحظه کنید، آیه ابلاغ را که ملاحظه کنید، یک جوری قرائن همه‌اش درست است، ولی بعضی از آن شاید قرینه تامه عرفیه نباشد، بیشتر اشعار است. ولی جوری تنظیمش کرده که همان قصه غدیر در می‌آید. نصب ولایت در می‌آید. یک بخشی از آن قرائنی که می‌فرمایند قرینه است، عرفیت هم دارد. بخشی از آن اشعار است، اما با توجه به روایت آن را مانور می‌دهد و جلو می‌برد.

## عناصر نظریه علامه

1. متن قرآنی مدلول استعمالی دارد، اینجور نیست که راه بسته باشد،

2. در شناخت این مدلول استعمالی ما به همه آیات مرتبط با بحث باید مراجعه کنیم، منظومه را باید ببینیم، این هم درست است.

3. مدلول استعمالی آیات قرآنی، ما را ارجاع داده به اهل بیت و پیامبر و معصومین، و در تفاصیل حتماً ما بی نیاز از آن‌ها نیستیم.

4. عنصر چهارم که در کلام علامه وضوح کامل ندارد این است که در انعقاد اراده جدیه یا به تعبیر مرحوم شهید صدر تصدیقیه ثانیه تصدیقه دوم اراده جدیه، ما باید همه آیات را ببینیم و چون تفاصیل در اینجا نیست و حتی گاهی در غیر تفاصیل نیز روایات در مضمون تغییری می‌دهند، باید به روایات مراجعه کنیم.

این نقطه اخیر در کلام ایشان وضوح ندارد، آن سه نقطه وضوح دارد و سه نقطه‌ای است که در اصول ما هم تبیین شده است. مخصوصاً اول و دومش، اما نقطه چهارم که این اراده جدیه همانطور که متوقف است بر ملاحظه تمام آیات مرتبط با این آیه، آیاتی که احتمال می‌دهیم مرتبط باشد، همینطور متوقف است بر ملاحظه روایاتی که مرتبط با آیه است، این مطلب صراحت در کلام علامه ندارد. ولی ممشاء ایشان عملاً این است.

این نقطه‌ای است که در کلام ایشان شفاف نیست، گرچه شاگردان ایشان این را می‌فرمایند، قرائن زیادی هم در خود المیزان است که ایشان هرگز به این معتقد نبوده که ما به یک اراده جدیه منهای روایات می‌توانیم برسیم. مسلک ایشان اینجور مسلکی نیست. اما آن شفافیت را ندارد.

## بهترین تفسیر، مراجعه توأمان به قرآن و روایت

ما از لحاظ اصولی روی این پافشاری می‌کنیم. بهترین تفسیر تفسیری است که آیه و روایت هر دو باشد.

## روش‌های گوناگون در کشف نهایی کلام خدا

در این اصل متأخر ما، روش‌های گوناگون آمده است. یکی کار آقای خویی در البیان است، یکی آقای صدر در تفسیر موضوعی است، یکی مرحوم علامه، من عرض کردم این‌ها همه وجوهی از یک نظریه جامع است و من ادعایم این است که آن نظریه جامع، تئوری‌اش در همین اصول ماست. اصول ما همین تئوری را دارد. دستگاه فهم است می‌گوید هم به قرائن لفظیه تکیه بکن هم به قرائن عقلیه

در کشف مراد جدی هم به آیات مرتبط به موضوع مراجعه بکن، هم به روایات مرتبط به موضوع، هرگز بدون روایات نمی‌شود بگوییم حرف نهایی کدام است. ولی اینجور نیست که بگوییم مدلول استعمالی اینجا وجود ندارد، مراجعه به روایت می‌کنی خیلی جاها همان مراد استعمالی اول جدی نهایی می‌شود. یک جاهایی است که آیه یک تخصیصی تقییدی یک تغییری داده است. خیلی جاها هم تقییدی نیست، همان مفهومی که اول فهمیدید تا آخر که رفتی همان است. عرض آخر بنده را توجه کنید. ما هفتاد هشتاد درصد از آنی که در قرآن می‌بینیم در همان نگاه اول و اراده استعمالیه حتی همانی که بدون قرائن دیگر دیدیم، همان نهایی هم می‌شود، ولی حجیت آن به این است که این بحث البته انجام بشود. ولی همان اول هم قل اعوذ برب الناس همانی که اول به ذهن شما تداعی کرد تا آخر همان باقی است. ولی اعتبارش از نگاه اصولی به این است که آیات مربوط به این دیده بشود، روایات هم دیده بشود، آن‌وقت نهایی می‌شود.

بسیاری از جاها خروج نهایی با فهم آغازین یکی است. البته بیست سی درصد ممکن است جاهایی باشد که وقتی می‌روی جلو تغییر پیدا می‌کند، هفت هشت درصد بیشتر نیست که تغییر می‌کند این ظهور اولیه به هم می‌ریزد. شاید سی چهل مورد، چهل پنجاه درصد هم از آنجایی باشد که تغییر نمی‌کند، ولی بسط پیدا کرده است. ریزه کاری‌های قیامت آمده، برزخ آمده است. ریزه کاری‌های نماز آمده، صوم آمده فرقی نمی‌کند معارف باشد یا احکام و این‌ها باشد.؟؟؟

می‌خواهیم بگوییم این چیزهایی که در چند نوع دیدگاه تفسیری آمده است، این‌ها در حقیقت همه یک خانه‌هایی از یک جدول کلی است. جدول کلی آن این است و حرف‌های باطل هم آن‌ها است که عرض کردیم.

بنابراین این نظریه با این شکلی که ما تفسیر می‌کنیم این همینی است که در اصول وجود دارد. البته مهارت فوق العاده ایشان در همان تطبیقات آن است که انصافاً آن احاطه‌ای که قرآن کریم بر ذهن شریف ایشان داشته، موجب شده که در خیلی جاها مهارت فوق العاده‌ای از خودشان نشان بدهند.

## جمع‌بندی

بنابراین ما عرضمان این است که مطلب ایشان با یک توضیحاتی درست است و این مطلب هم تئوری‌اش در اصول ما وجود دارد. توضیحش بیشتر این است که وقتی می‌خواهد اراده جدیه بشود، می‌گوییم باید قرائن منفصله روایی و سنت هم دیده شود.

## نقش ائمه و روایات در تفسیر قرآن

یک بحث داریم که روایات چه نسبتی با قرآن دارند، یعنی اهل بیت چکار می‌کنند. انواع این نسبت می‌تواند به قرار زیر باشد.

1. یک نوع این است که خود روایات و ائمه آمدند همان ظهور را برای ما معنا کردند. همین تعبیر استادی و شاگردی است. یعنی وقتی بیان روایت را می‌بینیم، می‌بینیم ما توجه نکردیم، ولی این ظهور است.
2. یک نوع هم روایات تفسیر باطن قرآن را می‎کنند. روایاتش را یک وقت بحث کردیم، سی چهل روایت را بحث کردیم. ما معتقدیم طبق روایات معتبر که همه حقایق دین در خود قرآن و بطون آن است.

لذا ائمه دو نقش دارند. یک نقش مفسر دارند مثل مفسرهای دیگر منتها یک مفسر خیلی قدری هستند. یک نقش هم تبیین آن لایه‌های عمیق و باطن است که این دومیش مهم‌تر است. این دو نقش است و لذا گاهی واقعاً همینطور است. ما وقتی به روایت مراجعه می‌کنیم حضرت می‌فرماید انما یعرف هذا باشباهه من القرآن بعد هم استدلالی که حضرت می‌کند می‌بینیم این استدلال همان ظهور است، توجه نداشتیم حالا می‌فهمیم. ولی گاهی نه امام ما را ارجاع به چیزی می‌دهد که ظهور نیست. این حتماً وصل به یک منبع دیگر بوده است از بطون دارد می‌گوید و لذا هر دو نقش را امام دارد.

این را باید حتماً توجه داشت که امام و معصوم در تفسیر روایی و روایاتی که ناظر به قرآن است، یک وقتی است که دارد ظواهر را تبیین می‌کند، یک وقت است که تفاسیری می‌گوید که از ظاهر استفاده نمی‌شود. این بطون است از راه دیگری به دست آورد است. یا ایها الانسان ما غرک بربک الکریم حضرت می‌فرماید، آیه را می‌خواند، بعد یک خطبه می‌خواند. آن خطبه را ببینید یک بخشی از آن همین است که همین را تبیین می‌کند. این تبیین عرفی است، منتها حضرت با یک بیان جامعی با استفاده از جاهای مختلف دارد یا همین یا ایها الانسان ما غرک بربک الکریم را تفسیر می‌کند یا آن خطبه مربوط به ذکر همینطور است. ولی وقتی وارد خطبه می‌شویم می‌بینیم یک بخشش همین است که اگر ماهم دقت کنیم همین‌ها را در آن دسترسی پیدا می‌کنم، حضرت دارد ما را راهنمایی می‌کند. یک بخشی هم نه ما همین‌جوری نمی‌فهمیدیم حضرت برای ما تبیین می‌کند.؟؟؟ گاهی ظاهری است که خیلی سریع می‌شود فهمید، گاهی نه سریع نمی‌شود فهمید. دقت می‌خواهد یک‌چیزی بوده که ظاهر نبوده بعدها فهمیدیم ظاهر است، این هم ممکن است شاید نمونه‌ای از این قبیل داشته باشیم. این عرض ماست، این‌یک محور در این روش اجتهادی است. البته روش تفسیر قرآن به قرآن روشی است که مرحوم علامه در معارف آورده و در احکام ورود نکرده است، این روش را اگر کسی در احکام وارد کند، خودش یک برکاتی فی الجمله دارد که این کار را ایشان نکرده است. ما تأکیدمان این است که ضم آیات به یکدیگر خیلی ابواب را می‌گشاید اما کمتر در آن ورود کردند.

بنابراین تفسیر آیه به آیه را با آن عناصر چهارپنجگانه‌ای که گفتیم، روشی است که در اصول ما موجود است. امتیاز این تفسیر این است که در تطبیق این روش در حوزه ربط آیات به آیات یک مهارت فوق العاده‎ای علامه دارد. یکی دو نکته دیگر است که فردا می‌گویم.

و صلی الله علیه محمد و آله الطاهرین